خاطراتی از سردار شهید محمدباقر منصوری در گفت‌وگوی «جوان» با خانواده و همرزمش

پاسدار نمونه کردستان عاشق امام و شهادت بود

غلامحسین بهبودی

سردار شهید محمدباقر منصوری از جمله شهدای استان کردستان است که برخلاف بسیاری از شهدای این خطه از کشورمان، علاوه بر حضور در جبهه‌های غرب کشور، به جبهه جنوب نیز رفته و رزمندگان را در آن منطقه از جبهه‌ها یاری رسانده بود. شهید منصوری که متولد سال ۴۳ در بیجار بود، از سن ۱۵سالگی ارتباط و همکاری افتخاری‌اش را با سپاه شهرش آغاز و پس از دو سال سربازی در ارتش، مجدداً به سپاه ورود کرد و تا شهادتش در سال ۱۳۷۱، در این نهاد انقلابی خدمت کرد. اخلاق، پشتکار و منش شهید منصوری به گونه‌ای بود که در سال ۱۳۶۷ به عنوان پاسدار نمونه از وی تقدیر به عمل آمد. در گفت‌وگویی که با خانواده و همرزمانش انجام دادیم، خاطرات کوتاهی از وی را تقدیم حضورتان می‌کنیم.

فاطمه احسنی مادر شهید

عشق به امام

پسرم محمدباقر سال ۱۳۴۳ در بیجار به دنیا آمد. از همان کودکی قانع و بی‌ادعا بود. اگر از من بپرسند بارزترین خصوصیت اخلاقی‌اش چیست، می‌گویم خیلی صبور و شکیبا بود. کمتر حرف می‌زد و سعی می‌کرد کسی را از خودش نرنجاند. در عین ساکتی، پر جنب و جوش بود؛ برای انجام هر کاری پیشقدم می‌شد. اعتماد به نفس زیادی داشت. من و پدرش به یاد نداریم که اَو مشکل جدی برای ما ایجاد کرده باشد. چون ذات خوبی داشت و خوب هم تربیت شده بود، ما را به خواندن قرآن و پیروی از حضرت امام تشویق می‌کرد. خیلی به حضرت امام علاقه داشت. می‌توانم بگویم عاشق امام بود. وقتی انقلاب پیروز شد، پسرم فقط ۱۴سال داشت. ما در یک استان و شهر دورافتاده نسبت به مرکز قرار داشتیم، اما محمدباقر خیلی زود جذب انقلاب شد و همیشه می‌گفت اگر دست‌ها و پاهایم را قطع کنند، دست از یاری امام خمینی(ره) بر نمی‌دارم. آن قدر خودش را گرم فعالیت‌های انقلابی و کار در سپاه کرده بود که وقتی از او می‌خواستیم کمی هم به خودش و کارهای شخصی‌اش فکر کند، می‌گفت: «مگر حضرت امام با آن سن و سالش به فکر خودش است و برای خودش کار می‌کند که من با این قدرت و قوه جوانی فقط به فکر خودم باشم؟»

حمله به مأمور شاه

پسرم زمان انقلاب مقطع راهنمایی بود و مدرسه شاپور درس می‌خواند. یکی از دوستانش بعدها برایمان تعریف کرد: «محمدباقر یکی از نیروهای پرتحرک و پرتوان مدرسه بود. بیشتر اعتصاباتی که در مدرسه رخ می‌داد، یکی از پایه‌ریزهای اعتصابات در آن زمان او بود. یادم است شعاری به این مضمون می‌داد که «تا انتقام نگیریم سر کلاس نمیریم». فکر کنم اوایل دی ماه بود که شهید محمدباقر منصوری و تعدادی دیگر از دانش‌آموزان را به دلیل اعتصابات مکرر از مدرسه اخراج کردند، وقتی از مدرسه بیرون آمدیم، شهید منصوری گفت بیایید برویم شیشه سینمایی را که فیلم مبتذل پخش می‌کند بشکنیم. ما هم با آجرهایی که در دست داشتیم، تابلوی سینما را پایین آوردیم و شیشه‌های آن را شکستیم تا اینکه به چهارراه رسیدیم. آنجا یک راننده ژاندارمری پایین می‌آمد، شهید منصوری و تعدادی از دانش‌آموزان جلوی ماشین آن شخص را گرفتند. محمدباقر به طرف راننده رفت و گفت بگو مرگ بر شاه، راننده از گفتن خودداری کرد. شهید منصوری با تکه سنگی که در دست داشت به شیشه ماشین آن شخص زد و شیشه ماشین را شکست و راننده ژاندارمری فرار کرد.»

علی‌اصغر منصوری پدر شهید

پاسدار نمونه

بعد از پیروزی انقلاب و تأسیس سپاه، چون محمدباقر سن کمی داشت، ابتدا به صورت افتخاری با سپاه بیجار همکاری می‌کرد. بعد که به سن سربازی رسید، اقدام کرد و از طرف ارتش به خدمت سربازی اعزام شد. پسرم بعد از اتمام خدمت نظام وظیفه، بلافاصله به خدمت سپاه درآمد و در لباس سبز پاسداری در پایگاه‌های عملیاتی کردستان به مبارزه با گروهک‌های ضدانقلاب پرداخت و خیلی زود لیاقت و شایستگی‌اش را در سپاه به نمایش گذاشت و به عنوان قائم مقام و جانشینی گردان عملیاتی حسین‌آباد شهرستان سنندج مشغول خدمت شد. پسرم از بدو حضورش در سپاه، دیگر خودش را کاملاً وقف انقلاب کرده بود. هر جا که نامی از ضد انقلاب می‌آمد، محمدباقر خود را آنجا می‌رساند و با آنها مبارزه می‌کرد. آن قدر در کارش جدی بود که دیگر خودش را فراموش کرده بود. از طرفی توان رزمی ذاتی داشت و آن طور که همرزمانش می‌گفتند در عملیات‌های مختلف قابلیت‌های زیادی از خود نشان می‌داد. مجموع خدماتی که محمدباقر انجام داد، باعث شد در سال ۱۳۶۷ به عنوان پاسدار نمونه برگزیده شود. بعد از پایان جنگ تحمیلی، کردستان همچنان ناآرام بود. پسرم با عزیمت به تیپ یک ویژه شهرستان سقز یکی از نیروهای فعال این تیپ شد.

خبر ارتحال امام

جنگ که تمام شد، هرچند منطقه ما همچنان آلوده به وجود ضد انقلاب بود، ولی محمدباقر توانست نفسی تازه کند و به فکر تشکیل خانواده بیفتد. من و مادرش هم آستین بالا زدیم و پسرم در همان شهرستان سقز ازدواج کرد اما به دلیل عدم تفاهم فکری و اخلاقی آن وصلت یک سال بیشتر طول نکشید و منجر به طلاق شد. پسرم با تمام وجود خود را وقف انقلاب کرده بود و به امام و سپس مقام معظم رهبری عشق می‌ورزید. سال ۱۳۶۸ که خبر رسید حضرت امام فوت کرده‌اند، محمدباقر بسیار ناراحت شد. با شنیدن این خبر سریع خود را به تهران رساند و در مراسم تشییع پیکر امام شرکت کرد. بعد که به کردستان برگشت، آدم دیگری شده بود. با شنیدن خبر جانشینی مقام معظم رهبری خیلی خوشحال شد اما پسرم خودش را جامانده قافله شهدا و امام خمینی(ره) می‌دانست. بنابراین با جدیت بیشتری به مبارزه با ضد انقلاب پرداخت و عاقبت در سال ۱۳۷۱ پس از سال‌ها ایثار و از خودگذشتگی در چهارم مهرماه ساعت چهار بعدازظهر حین عملیات و تعقیب گروهک‌های ضدانقلاب خودروی حامل پسرم به دره سقوط کرد و او به آرزوی دیرینه‌اش که شهادت بود، رسید.

> محمدباقر پشت قرآنی که همیشه تلاوت می‌کرد، نوشته بود «خدایا رزق من را شهادت قرار بده». باقر عاشق شهادت بود و سال‌ها در پی آن، کوه‌های غرب و بیابان‌های جنوب را طی کرده بود. عاقبت هم خدا شهادتش را سال‌ها بعد از اتمام دفاع مقدس نصیبش کرد و سرانجام در چهارم مهرماه سال ۷۱ در درگیری با ضد انقلاب به شهادت رسید

آخرین دیدار

یادم است محمدباقر تنها یک روز قبل از شهادتش، برای دیدار با ما و اقوام به شهر بیجار آمده بود. همه را دور خودش جمع کرد و با ماشینی که با خودش آورده بود، مادرش را بیرون برد. همسرم می‌گفت آن روز داخل شهر همه خیابان‌ها را دور زدیم تا جایی که خسته شدم و گفتم پسرم به خانه برگردیم اما محمدباقر رو به من کرد و گفت: «مادر صبر کن! شاید این آخرین دیدار باشد.» فردای آن روز، صبح زود بیدار شد، نمازش را خواند و رفت. بعدازظهر همان روز به شهادت رسید.

> هدف برادرم از جبهه رفتن دفاع از ارزش‌های اسلامی بود. محمدباقر خودش را مطیع امام(ره) می‌دانست و فتوای امام(ره) راجع به جهاد را تبلیغ و خودش هم عمل می‌کرد. می‌گفت من به عنوان یک سپاهی این را وظیفه شرعی می‌دانم و تا آخرین قطره خونم می‌جنگم. شهید در سال ۱۳۶۱ عضو فعال سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد. در شهریور ۱۳۶۲ دوباره به جبهه اعزام شد

حمید منصوری برادر شهید

کتابخانه محمدباقر

وقتی انقلاب اوج گرفت، برادرم ترک تحصیل کرد و در تمامی تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت فعال داشت. همچنین مردم را علیه رژیم شاه تحریک می‌کرد. از همان زمان وارد مبارزات شد و به نیروهای انقلابی پیوست و شبانه‌روز در صحنه‌های انقلاب در مساجد و اماکن به طور مستقیم حضوری فعال داشت. محمدباقر در پخش اعلامیه‌ها و عکس‌های امام(ره) نقش بسزایی داشت. بعد از انقلاب می‌خواست وارد سپاه شود، اما به خاطر سن کمش موفق نشد و به صورت افتخاری در کتابخانه سپاه خدمت کرد. برادرم به مطالعه علاقه زیادی داشت. کتاب‌هایی نظیر مفاهیم قرآن، کتاب‌های مذهبی و همین طور کتاب‌هایی از شهیدان مطهری و بهشتی را مطالعه می‌کرد. حتی یک کتابخانه شخصی داشت که در آن ۵۰۰ جلد کتاب نگهداری می‌کرد. برادرم به ورزش‌های رزمی و کوهنوردی علاقه داشت. در نماز جمعه شرکت می‌کرد و در ماه رمضان کلاس‌های فوق‌العاده برای بچه‌های مذهبی مسجد برگزار و همیشه توصیه به خواندن نماز اول وقت می‌کرد. در تشییع پیکر شهدا شرکت می‌کرد و در خواندن ادعیه‌های دینی در مسجد حضوری فعال داشت. سرانجام در سال ۱۳۶۰ در ۱۷ سالگی به جبهه رفت.

مجروحیت پی در پی

هدف برادرم از جبهه رفتن دفاع از ارزش‌های اسلامی بود. محمدباقر خودش را مطیع امام(ره) می‌دانست و فتوای امام(ره) راجع به جهاد را تبلیغ و خودش هم عمل می‌کرد. می‌گفت من به عنوان یک سپاهی این را وظیفه شرعی می‌دانم و تا آخرین قطره خونم می‌جنگم. شهید در سال ۱۳۶۱ عضو فعال سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد. در شهریور ۱۳۶۲ دوباره به جبهه اعزام شد. علاوه بر رشادت‌هایی که در جبهه‌های نبرد داشت در پشت جبهه هم از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد و با توجه به تخصص خاصی که در زمینه آموزش نظامی داشت، به آموزش نظامی نیروهای بسیج و سپاه می‌پرداخت. در تاریخ پانزدهم آبان ۱۳۶۲ در منطقه عملیاتی سومار به علت اصابت ترکش به ساق پای راست مجروح شد که بعد از چند روز استراحت در بیمارستان به منزل منتقل شد و بعد از استراحت کوتاه دوباره به جبهه‌های سومار برگشت. بار دیگر در یک درگیری دیگر در منطقه عملیاتی سومار در تاریخ سیزدهم دی ۱۳۶۲ به علت اصابت ترکش به ران پای چپش مجروح شد.

محسن میرزایی همرزم شهید

ایثار به خاطر سرباز مجروح

روحیه ایثار محمدباقر به حدی بود که حاضر می‌شد خودش را به خاطر آسایش دیگران متحمل رنج و زحمات کند. یک روز در میدان تیر، یکی از سربازها تیر خورد. مسئول میدان اجازه نمی‌داد که سرباز تیر خورده را به بیمارستان انتقال دهند و می‌خواست مشخص کند چه کسی او را زخمی کرده است.

در این هنگام شهید محمدباقر منصوری به خاطر آنکه سرباز درد زیادی را تحمل نکند و جان سالم به در برد، به مسئول میدان گفت شما فرض کنید من او را زدم، اجازه بده سرباز را زودتر به بیمارستان ببرند. مسئول میدان گفت تو مسئولیت او را قبول می‌کنی؟ محمدباقر بدون اتلاف وقت قبول کرد و سرباز را برداشت و به بیمارستان برد. اما متأسفانه آن سرباز فوت کرد. شهید محمدباقر منصوری به خاطر همان موضوع چند ماه بازداشت شد. محمدباقر پشت قرآنی که همیشه تلاوت می‌کرد، نوشته بود «خدایا رزق من را شهادت قرار بده». باقر عاشق شهادت بود و سال‌ها در پی آن، کوه‌های غرب و بیابان‌های جنوب را طی کرده بود. عاقبت هم خدا شهادتش را سال‌ها بعد از اتمام دفاع مقدس نصیبش کرد و سرانجام در چهارم مهرماه سال ۷۱ در درگیری با ضد انقلاب به شهادت رسید.

وادی کتاب

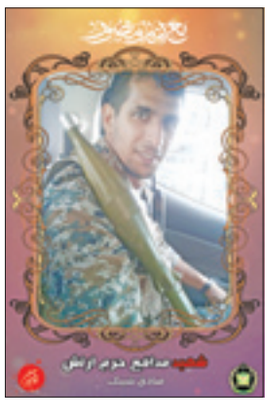

معرفی کتاب تکاور، زندگینامه داستانی شهید مدافع حرم سروان صادق شیبک

تک‌تیرانداز ماهر

زهرا محمدزاده

ارتش جمهوری اسلامی ایران در دفاع از حریم اهل‌بیت(ع)، چند شهید داد که سروان صادق شیبک یکی از این شهدا بود. وی که دوران تکاوری را در ارتش گذرانده بود، به عنوان یک نیروی ورزیده و تک‌تیرانداز ماهر، اسفند ۹۴ راهی جبهه دفاع از حرم شد و ۳۱ فروردین ۹۵ در منطقه زیدان حلب به شهادت رسید. کتاب «تکاور» زندگینامه داستانی این شهید بزرگوار است که به قلم ثریا منصور بیگی و توسط انتشارات سوره سبز منتشر شده است. معرفی این کتاب را تقدیم حضورتان می‌کنیم.

صادق متولد هشتم آبان ۱۳۶۸ در بخش عرب بوران شهرستان گالیکش استان گلستان بود. هم اینک مزار او در روستای «ینقاق» همین شهرستان محل زیارت دوستان شهید و راه شهداست. معرفی اجمالی شهید شیبک، اول کتاب به صورت شناسنامه‌ای آمده است. بعد از آن بی‌هیچ توضیح اضافه‌ای، نویسنده فصول کتاب را آغاز می‌کند و با روایتی داستانی، صادق و زندگی‌اش را به خواننده معرفی می‌کند.

فصل اول، با روایت همسر شهید و نحوه آشنایی و خواستگاری صادق از همسرش شروع می‌شود. چون روایت داستانی است، خواننده ابتدا در خصوص ماهیت راوی و مقطع زمانی که او روایت می‌کند گیج می‌شود. کم‌کم رشته کار به دست خواننده می‌آید و با قلم روانی که نویسنده دارد، خود را درون داستان احساس می‌کند و با آن همراه می‌شود.

«سکینه با مادرم در تبریز تماس گرفت. آنها هم نظر من برایشان مهم بود و در صورت موافقت من، مخالفتی نداشتند. فکرم بدجور درگیر شده بود. آقا صادق ارتشی بود و زندگی کردن با چنین شخصی مشکلات خاص خودش را داشت که نمی‌شد به راحتی از کنارشان گذشت. آقا نعمت از محل زندگی و محل کار صادق تحقیق کرد. نظرش در مورد این ازدواج مساعد بود.»

روایت راوی‌های کتاب ترتیب زمانی ندارند. پس از آشنایی با نحوه خواستگاری و ازدواج شهید شیبک با همسرش که در فصل یک آورده شده است، در فصل دو به ناگاه به زمان تولد صادق برمی‌گردیم و از زبان پدرش، قصه روز تولد و شرایط و خانواده‌ای که صادق در آن دنیا آمده را می‌خوانیم. صادق اهل یکی از روستاهای استان گلستان بود و در خانواده روستایی و مذهبی رشد و نمو یافته بود. با هم بخشی از همین فصل از کتاب را که مربوط به بیماری صادق در هشت ماهگی و شفای او با توسل خانواده به امام رضا(ع) می‌شود را می‌خوانیم:

«برادر و خواهرهای صادق را به مادرشان سپردم، صادق را در آغوش گرفتم و به طرف ضریح بردم. ازدحام جمعیت مانع می‌شد که به ضریح نزدیک شوم. صادق را روی دست‌هایم بالا بردم: یا ضامن آهو، من پسرم رو این همه راه آوردم که شما شفاش بدی، ما رو از اینجا ناامید برنگردون... در همین حین نفر جلویی بچه را از من گرفت و به جلویی‌اش داد، همین طور صادق رو دست‌ها جلو رفت تا به ضریح رسید...»

شهید صادق شیبک بعد از رسیدن به دوران بزرگسالی، به خاطر علاقه‌اش به خدمت در نظام، وارد ارتش می‌شود و دوره‌های سخت تکاوری را پشت سر می‌گذارد. او در تیپ ۶۵ نوهد مشغول می‌شود و دهم تیر ۱۳۹۲، در سن ۲۴سالگی رخت دامادی به تن و زندگی مشترکش را آغاز می‌کند. یک زندگی شیرین اما کوتاه مدت که تنها دو سال و چند ماه ادامه می‌یابد و صادق با حضور در جبهه دفاع از حرم، فروردین ۹۵ در حلب به شهادت می‌رسد.

کتاب تکاور کم حجم است و تنها سه فصل دارد، در همین سه فصل داستان زندگی مردی را مرور می‌کنیم که در زمانه نامردی‌ها و ظلم و ستمی که به مسلمانان و مستضعفین می‌شود، راه و رسم مردانگی را می‌پیماید و داوطلبانه و مشتاقانه، برای دفاع از حریم اهل بیت و مسلمان‌ها به دیار غربت می‌رود و همانجا نیز پایانی قهرمانانه برای زندگی ۲۷ساله‌اش رقم می‌زند:

«به خودم که آمدم، قطره‌های اشک کاغذ را خیس کرده بود. عاطفه سرش پایین بود و شانه‌هایش می‌لرزید. دنیا در نظرم تیره و تار شده بود... در همین حین صدای گریه یسنا بلند شد. به اتاق رفتم. یسنا را از گهواره بیرون آوردم و در آغوش فشردم. دخترم یادگاری بود از همسرم.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۲۳۵

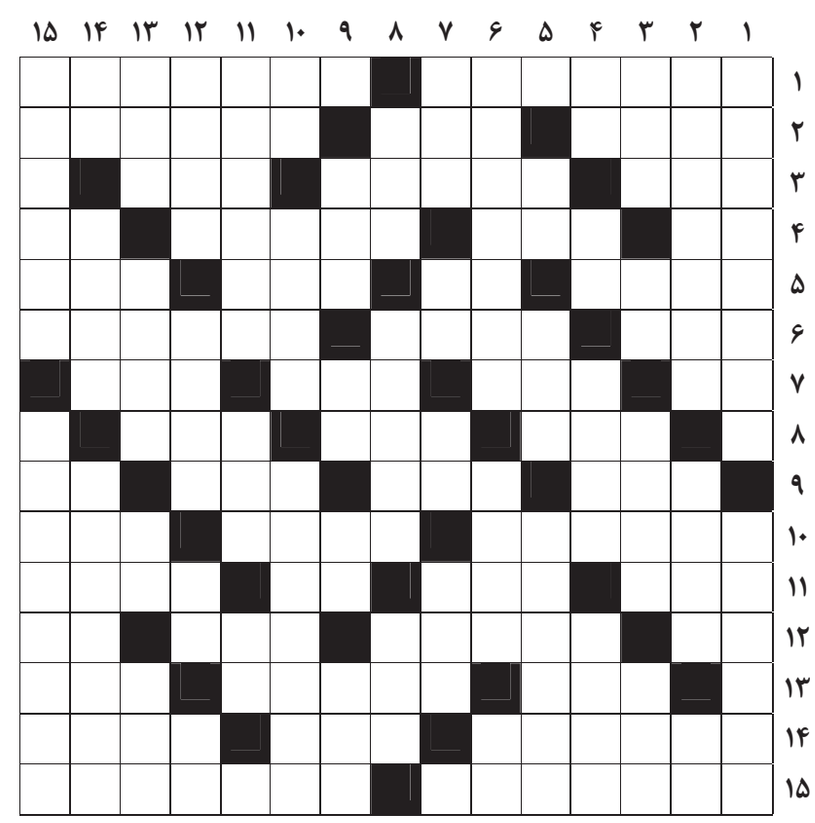

از راست به چپ

■ ۱- پرجمعیت‌ترین شهر امریکا- مالباخته تجارت ■ ۲- سوغات زلزله- تیم شجاعی در یونان- زرد روشن ■ ۳- از لوازم تبلیغات- واحد اندازه گیری زمین لرزه- جنین به وسیله آن تغذیه می کند ■ ۴- آب آذری- طلای قالبی- جانوری با زهر کشنده- ناشنوا ■ ۵- مهربانی- دارچین هندی – میوه باب گلو- پرچم ■ ۶- سید و آقا- وسیله پرواز انفرادی- عودت و مراجعه ■ ۷- همراه آشغال- کیف مسافرتی- نظرات انتخاباتی- کلمه آرزو ■ ۸- قطعه زمین کوچک زراعی- فلز لحیم کاری- فاصله میان دو نت موسیقی ■ ۹- گودال- جاسوسخانه امریکا- ترد و شکننده- مزه ترش و شیرین ■ ۱۰- سرزمین مادری- دوختن شکاف زخم- نوشیدنی داغ ■ ۱۱- شود سبب خیر اگر خدا خواهد- اهلی و دست‌آموز- نفس- فلزی است نقره‌ای رنگ و براق و بسیار محکم ■ ۱۲- در کشتی می‌زنند- در کنار تولیدات اساس اقتصاد یک کشور را تشکیل می‌دهند- نام دو تن از روسای جمهور امریکا- مادر زن و مادر شوهر ■ ۱۳- گاهی با کم می آید- شهری در فرانسه- پول ازبکستان ■ ۱۴- عکس نمایش‌داده شده روی پرده با دستگاه خاص- نوعی بستنی- پرنده سخنگو ■ ۱۵- کاخ شمال تهران- سبزینه گیاه

از بالا به پایین

■ ۱- بی نظم و ترتیب- سوغات قاینات ■ ۲- چوب پنبه صنعتی- از گل‌های خوشبو به رنگ زرد- آخرین نت ■ ۳- نوعی پسوند شباهت- اجاق گاز- پیشکش- از شما دور باد ■ ۴- جا و زمین آذری - پراکندگی- وسیله تزریق داروی مایع- نام قدیم مشکین‌شهر ■ ۵- فرار حیوان- برنج شوشتر- بنیانگذار ساسانی ■ ۶- مجلس قانونگذاری آلمان- در بازار بورس معامله می شود- مادر لر ■ ۷- کلمه آرزو – پادگان تهران- تهوع- نویسنده آلمانی یوسف و برادرانش ■ ۸- نوعی پخت برنج - جاذبه سیاحتی انزلی- درخت مو ■ ۹- تقویت رادیویی- خدای خورشید مصریان- رخسار- امیدش در افریقای جنوبی است ■ ۱۰- نقش تئاتری- مدافع چپ بارسلونا- حیوانی که سرش را خوب نبریده باشند ■ ۱۱- خبرگزاری چینی- واحد مسافت دریایی- حرف پیروزی ■ ۱۲- برجستگی صفات- سرماخوردگی- کاکل اسب- ترک استخوان ■ ۱۳- ماهی دریای خزر- افسار و لگام - صندلی فرنگی- تابستان ■ ۱۴- خط کش مهندسی- سعی و تلاش- باتلاق نزدیک اصفهان ■ ۱۵- ترکیبی که در ساختمان شیمیایی خود دارای آب باشد- روزنامه اشرف‌الدین گیلانی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵					۳		۱	
۹	۴				۶			۵
						۴	۲	
	۵	۸						۴
				۳	۱			۶
	۶			۹				۱
		۴				۹		
۷		۱	۵	۲				

جدول کلمات متقاطع
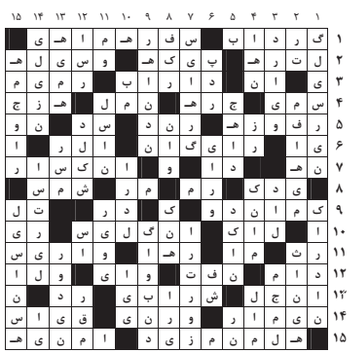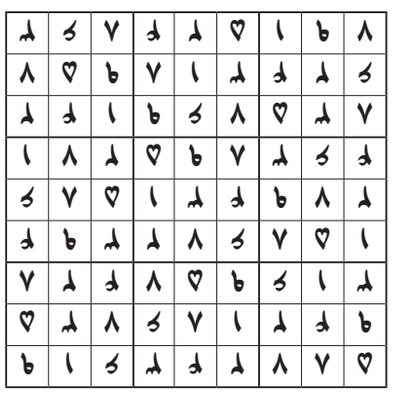
پاسخ جدول شماره ۶۲۳۴